

سال	تعداد کل مزارع	مزارع بین ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ جریب	مزارع بزرگ‌تر از ۱۰۰۰ جریب
۱۸۸۰	۶۹۶,۱۳۹	۴۱۵۶	۹۶۴
۱۸۹۰	۶۵۸,۵۶۹	۳۲۸۷	۷۳۳
افزایش	٪۵/۴	٪۲۰/۹	٪۲۳/۹

در اینجا واحدهای بزرگ حتی سریع‌تر از واحدهای کوچک کاهش پیدا می‌کنند. واحدهای کشاورزی کوچک، در شرایط نامناسب، با لجاجت بیشتری مقاومت می‌کنند. ولی اینکه بتوان این مطلب را یک برتری این قبیل واحدها محسوب کرد قابل تردید است. در ایالت‌های جنوب آتلانتیک آمار مربوط به تعداد مزارع به شرح زیر است:

سال	تعداد کل مزارع	مزارع بین ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ جریب	مزارع بزرگ‌تر از ۱۰۰۰ جریب
۱۸۸۰	۹۲۴,۴۲۹	۲۵,۰۳۷	۹۷۱۸
۱۸۹۰	۷۴۹,۶۰۰	۲۱,۷۳۶	۸۰۳۰
افزایش (+) کاهش (-)	٪۱۶/۳+	٪۱۷/۲-	٪۱۷/۴-

در ایالت‌های مرکزی-جنوبی، این آمار به چشم می‌خورد:

سال	تعداد کل مزارع	مزارع بین ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ جریب	مزارع بزرگ‌تر از ۱۰۰۰ جریب
۱۸۸۰	۸۸۶,۶۴۸	۲۵,۸۷۲	۱۱,۶۵۹
۱۸۹۰	۱,۰۸۶,۷۷۲	۲۶,۶۶۵	۱۲,۲۹۵
افزایش	٪۲۲/۵	٪۳	٪۴/۶

در ایالت‌های غربی داریم:

سال	تعداد کل مزارع	مزارع بین ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ جریب	مزارع بزرگ‌تر از ۱۰۰۰ جریب
۱۸۸۰	۸۳,۷۲۳	۵۲۹۹	۳۲۴۷
۱۸۹۰	۱۴۵,۸۷۸	۹۲۶۹	۶۰۲۰
افزایش	٪۷۴/۲	٪۷۴/۹	٪۸۵/۳

و بالاخره در ایالت‌های مرکزی-شمالی، یعنی ایالت‌های عمده گندم‌کاری، مشاهده می‌کنیم:

سال	تعداد کل مزارع	مزارع بین ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ جریب	مزارع بزرگ‌تر از ۱۰۰۰ جریب
۱۸۸۰	۱,۶۹۷,۹۶۸	۱۵,۶۰۸	۲۹۹۰
۱۸۹۰	۱,۹۲۳,۸۲۲	۲۳,۴۳۷	۴۶۶۸
افزایش	%۱۳/۳	%۵۰/۲	%۴۹/۲

ارقام اخیر به‌هیچ‌وجه نشان‌دهنده نوعی عقب‌نشینی واحدهای بزرگ نیست. در امریکا، در نقاطی که کشاورزی مدرن پیشرفت می‌کند، مساحت‌ها نیز برای تشکیل واحدهای کشاورزی بزرگ افزایش می‌یابند. واحدهای کشاورزی کوچک فقط در شرایطی تقدم پیدا می‌کنند که کشاورزی دیگر سودمندی خود را از دست بدهد و نیز در شرایطی که واحدهای کشاورزی بزرگ ماقبل سرمایه‌داری با بهره‌برداری‌های دهقانی وارد رقابت شده باشند.

ولی با وجود اینکه تکامل کشاورزی در امریکا با سرعتی بیش از اروپا صورت می‌گیرد و روند تکامل بیش از آنچه عموماً تصور می‌شود برای ایجاد واحدهای بزرگ مساعد است، در آنجا نیز نمی‌توان از نابودی و محو واحدهای کوچک در مقابل واحدهای بزرگ سخن گفت. از سوی دیگر، بیان این مطلب که با توجه به ارقام فوق رشد اقتصادی در کشاورزی به صورت کاملاً متفاوتی با صنعت صورت می‌گیرد نیز یک نتیجه‌گیری خام و عجولانه است.

ارقام ثابت می‌کنند! صحیح است، ولی باید دید چه چیزی را ثابت می‌کنند... قبل از هر چیز باید گفت که اعداد آنچه را که مستقیماً بیان می‌کنند ثابت می‌کنند، ولی باید توجه داشت آنچه مستقیماً توسط ارقام بیان می‌شود عموماً چیز زیادی نیست. برای مثال، ارقامی را در نظر می‌گیریم که می‌خواهند نشان دهند در تولید سرمایه‌داری رفاه توده افزایش می‌یابد. برای اثبات این موضوع، یکی از اشکال نشان دادن افزایش پس‌اندازها در صندوق‌های پس‌انداز است. در مورد خود ارقام نمی‌توان شک کرد. باید دید این ارقام واقعاً چه چیزی را ثابت می‌کنند: فقط نشان می‌دهند که سپرده‌ها در حال افزایش هستند؛ نه یک کلمه بیشتر، نه یک کلمه کمتر. ولی درباره علل این افزایش همچنان در شک کامل باقی می‌مانیم. البته می‌توان این افزایش را ناشی از افزایش رفاه دانست، ولی نباید چنین نتیجه‌گیری کرد زیرا علل دیگری نیز ممکن است همین نتیجه را داشته باشند.

برای مثال، افزایش موقعیت‌هایی که ایجاد می‌شوند تا بتوان پس‌اندازهای خود را در صندوق‌های سپرده قرار داد می‌تواند منجر به بالا رفتن میزان این‌گونه پس‌اندازها گردد. سابق بر این، هندی‌ها پس‌اندازهای خود را در زیر زمین مخفی می‌کردند. اکنون که در هندوستان صندوق‌های پس‌انداز به وجود آمده است آنها ترجیح می‌دهند پس‌اندازهای خود را به این قبیل صندوق‌ها بسپارند. آیا این بدان معنی است که امروزه آنها قادرند پس‌انداز بیشتری داشته باشند یا اینکه رفاه

افزایش یافته است؟ قحطی‌های متوالی در آنجا خلاف این موضوع را ثابت می‌کنند.

در اروپا، صندوق‌های پس‌انداز قدیمی‌ترند. ولی در اروپا موقعیت‌ها برای سپردن پس‌انداز به این‌گونه صندوق‌ها بدون به هدر دادن بیش از حد وقت افزایش یافته‌اند. در عین حال صندوق‌های پس‌انداز در روستاها نیز توسعه می‌یابند و جمعیت شهرها نیز، که از همه امکانات لازم برای ارتباط با این‌گونه صندوق‌ها برخوردار است، افزایش پیدا کرده است.

از سوی دیگر افزایش تعداد کارگران، کارمندان و سایر حقوق‌بگیران نیز ممکن است باعث افزایش سپرده‌ها در صندوق‌های پس‌انداز شود. یک دهقان خرده‌پا، پس‌انداز را صرف خرید زمین می‌کند. یک صنعتگر آن را وقف بهبود وضع کارگاه‌اش می‌نماید. ولی کسی که در ازای حقوق (مزد) کار می‌کند، صندوق‌های پس‌انداز را بهترین وسیله برای نگهداری پس‌اندازهای خود می‌داند. بنابراین، جانشین شدن مؤسسات سرمایه‌داری به جای واحدهای کوچک بهره‌برداری مستقل با افزایش سپرده‌ها در صندوق‌های پس‌انداز مرتبط است. بنابراین، پدیده حاضر محصول پروتزیزه شدن رو به افزایشی است که ممکن است با کاهش عمومی رفاه توده‌ها همراه باشد.

و بالاخره افزایشی از این قبیل ممکن است صرفاً ناشی از برخی تغییرات در مورد عادت‌های اقتصادی باشد. در تولید کالاها، در هر مؤسسه ایامی وجود دارد که میزان پرداخت افزایش قابل ملاحظه‌ای پیدا می‌کند، به طوری که برای این‌گونه پرداخت‌ها بایستی مقدار پول لازم را ذخیره کرد. قبل از تشکیل بانک‌ها (صندوق‌های پس‌انداز) این‌گونه سرمایه‌ها به صورتی نامولد نگهداری می‌شدند. امروزه می‌توان این سرمایه‌ها را تا فرارسیدن زمان استفاده از آنها در بانک نگهداری کرد. هر قدر مؤسسات مجبور به ذخیره پول بیشتری برای پرداخت‌هایی مقرر در زمان معین می‌شدند (مثلاً در مورد کارگران، پول لازم برای اجاره و امور زندگی در هنگام بیکاری)، این عادت در آنها حتی در مورد مبلغ‌های بسیار ناچیز هم افزایش می‌یافت، یعنی مبالغی را که برای مخارج روزانه مورد نیاز نبودند به بانک می‌سپردند و این خود باعث می‌شد که سپرده‌های صندوق‌های پس‌انداز، بدون اینکه وضع رفاهی بهبود یافته باشد، افزایش قابل ملاحظه‌ای پیدا کنند.

بنابراین آمار مربوط به صندوق‌های پس‌انداز هیچ‌گونه جوابی به سؤال مربوط به بهبود وضع رفاه نمی‌دهد، بلکه به جای حل یک مسئله، مسئله دیگری را مطرح می‌کند.

در مورد ارقام مربوط به مالیات بر درآمد، و طرح این مسئله که این‌گونه مالیات‌ها دلیلی است بر افزایش رفاه نیز وضع به صورتی است که در بالا گفته شد.

این ارقام در واقع فقط حاکی از آن‌اند که در برخی شرایط تعداد درآمدهای بسیار کوچک یا تعداد درآمدهایی که مالیات به آنها تعلق نمی‌گیرد، با سرعتی کمتر از درآمدهای مشمول مالیات رشد می‌کند. هرچند این موضوع ممکن است نشان‌دهنده بهبودی در وضع رفاهی باشد ولی الزاماً این معنی را دربر ندارد. زمانی که قیمت ارزاق، اجاره‌خانه و غیره با سرعتی بیش از درآمدها افزایش یابد، این افزایش حتی ممکن است با بدتر شدن وضع رفاهی نیز همراه باشد.

شرایط دیگری نیز ممکن است همین نتیجه را دربرداشته باشد. مثلاً یک دهقان خرده‌پا را فرض

کنیم که درآمدی برابر ۵۰۰ فرانک داشته باشد. این دهقان اجاره‌خانه نمی‌پردازد و قسمت عمده مواد غذایی خود را شخصاً تولید می‌کند. او شاید به اندازه کافی امکانات برای زندگی کردن در اختیار داشته باشد، اما یک مصیبت باعث می‌شود که جزء پرولتاریا درآید. مجبور می‌شود به شهر برود، و در آنجا دستمزدی برابر ۱۰۰۰ فرانک در سال دریافت می‌کند. درآمدش دو برابر شده، با وجود این وضعیتش از سابق بدتر گردیده است. در شهر مجبور است اجاره‌خانه بپردازد و برای رفتن به کارخانه شاید مجبور باشد قطار سوار شود. تهیه شیر، تخم مرغ، سبزیجات و گوشت خوک، که سابق بر این با نازل‌ترین قیمت در اختیارش بود، اکنون برایش بسیار گران تمام می‌شود. بچه‌هایش اکنون دیگر نمی‌توانند پای برهنه بدون و به علت شرایط نامساعدتر بهداشتی هزینه او برای پزشک و دارو افزایش یافته است. ولی برای مسئول آمار مالیات بر درآمد وضع رفاهی این دهقان سابق دو برابر بهتر شده است، و به شکلی قاطع نتیجه‌گیری می‌کند که رفاه عمومی افزایش یافته است.

این مورد یک نمونه بارز است. گذار از زندگی طبیعی به زندگی ای که در آن پول نقش مهمی ایفا می‌کند و افزایش جمعیت شهرها به علت کاهش جمعیت‌های روستایی، دو پدیده در حال پیشروی مداوم‌اند. این دو پدیده قادرند افزایش درآمدها را در جمعیت توضیح دهند بدون اینکه کمترین اثری از بهبود وضع رفاهی به چشم خورد.

در بخش‌های گذشته نشان دادیم که مثلاً در مورد افزایش مصرف گوشت مطلب را چگونه باید درک کرد.

آمار و ارقام به شکل انکارناپذیری به ما نشان می‌دهند که جامعه جدید دائماً و با سرعت در حال تحول است، و این ارقام ما را با تعدادی از پدیده‌های سطحی و عمده این تحول آشنا می‌کنند، یعنی با علایم و اثراتی که در تحقیقات ما درباره گرایش‌هایی که در عمق جامعه در حال شکل‌گرفتن هستند بسیار مفید و باارزش‌اند ولی هنوز گرایش‌های مزبور را به شکلی عریان و واضح نشان نمی‌دهند. همین‌طور هم ارقامی که بر افزایش تعداد مزارع کوچک کشاورزی دلالت دارند برای مشخص کردن گرایش‌های سرمایه‌داری در بخش کشاورزی کافی نیستند، بلکه تنها ما را به ادامه تحقیقاتمان دعوت می‌کنند. این ارقام در وهله اول نشان می‌دهند که روند رشد مزبور از آنچه تا امروز تصور می‌شد پیچیده‌تر و در کشاورزی احتمالاً پیچیده‌تر از صنعت است.

### ب. از بین رفتن بهره‌برداری‌های صنعتی کوچک

خط‌سیری که تکامل صنعت مدرن طی می‌کند حتی در پیچیده‌ترین شکل خود نیز در مقایسه با مسیر طی شده در کشاورزی ساده‌تر است؛ در کشاورزی گرایش‌های مختلف در جهات گوناگون عمل می‌کنند و در این هرج و مرج، تشخیص گرایش‌های غالب اغلب دشوار است.

بهره‌برداری بزرگ همزمان در کلیه قلمروهای صنعتی ایجاد نگردید بلکه به تدریج آنها را تصرف کرد. در مناطقی که بهره‌برداری بزرگ به صورت غالب درآمد باعث از بین رفتن بهره‌برداری‌های کوچک گردید، ولی این بدان معنی نیست که کلیه صاحبان این صنایع کوچک به کارگران کارخانه

تبدیل شدند. آنها به شغل‌های دیگری که هنوز تحت تسلط بهره‌برداری بزرگ قرار نگرفته بودند پرداختند و باعث اشباع این نوع فعالیت‌ها گردیدند. بدین ترتیب، رقابت سرمایه‌داری حتی شاخه‌هایی از صنعت را نیز که هنوز بهره‌برداری بزرگ به زیر تسلط خود درنیاورده بود منهدم نمود. ولی این روند به شکل گامی عمومی در بهره‌برداری‌های کوچک ظاهر نشد؛ حتی در برخی نقاط نیز افزایشی در تعداد این قبیل بهره‌برداری‌ها به چشم می‌خورد به طوری که اگر تنها به داده‌های آماری استناد می‌شد ممکن بود این نتیجه گرفته شود که بهره‌برداری‌های کوچک حتی جهش خاصی نیز داشته‌اند. شاخه‌هایی از صنایع که در آنها بهره‌برداری‌های کوچک و مفلوک فراوانند معمولاً جزء شاخه‌هایی محسوب می‌شوند که صنعت خانگی، که توسط سرمایه‌داری جدید استثمار می‌شود، در آنها بهترین و مناسب‌ترین شرایط رشد و توسعه را پیدا می‌کند. در چنین شرایطی، هجوم سرمایه ممکن است به جای کاهش باعث افزایش شدید تعداد این‌گونه بهره‌برداری‌های کوچک بشود. ولی کسی که شرایط اجتماعی مخفی شده در زیر ارقام و آمار را بشناسد، در این روند نوعی مبارزهٔ پیروزمندانه علیه سرمایهٔ بزرگ را نخواهد دید.

ولی حتی در حوزه‌هایی نیز که ماشین مسلط شده است سیر پیشروندهٔ صنعت بزرگ الزاماً به از بین رفتن بهره‌برداری‌های کوچک منجر نمی‌شود. صنعت بزرگ از نظر اقتصادی باعث زاید شدن و غیرسودمند شدن این قبیل بهره‌برداری‌های کوچک می‌شود ولی میزان مقاومتی که این واحدهای زاید ممکن است از خود نشان دهند قابل تصور نیست. گرسنگی و خستگی مفرط تا حد غیرقابل تصویری باعث طولانی‌تر شدن احتضارشان می‌شود. اکنون یک قرن است که فقر و بدبختی بافندگان سیلیسی و ساکسونی به صورت ضرب‌المثل درآمده است، با وجود این هنوز از بین نرفته‌اند. زمانی که شخص بتواند از طریق تولید، زندگی خود را بگذراند به کارهایی نظیر دلالی یا نمایندگی مؤسسات بزرگ و کارهایی از این قبیل، که بهره‌برداری‌های بزرگ به آنها اهمیت نمی‌دهند، می‌پردازد تا از این طریق معاش خود را تأمین کند.

اشکال دموکراتیک دولت‌های مدرن نیز ممکن است به صورت عاملی برای حفظ بهره‌برداری‌های کوچک عقب‌مانده درآیند.

تعجب‌آور نیست اگر مشاهده کنیم که به دلایل سیاسی دولت از افشاری اجتماعی پشتیبانی می‌کند که قدرت اقتصادی خود را از دست داده‌اند. مثلاً با وجود اینکه پرولتاریای بی‌سروپای روم قدیم در حال اضمحلال به صورت بی‌فایده‌ای درآمده بود، ملاحظاتی سیاسی دولت را مجبور به حفظ این قشر می‌کرد. مثال مشابهی که در زمان حاضر می‌توان ذکر کرد طبقهٔ اشرافیت است؛ از قرن هفدهم به بعد این طبقه بیش از پیش به صورت طبقه‌ای زاید و دست‌وپایگیر درآمد، ولی به علت تبعیت از قدرت مطلق پادشاهان توانسته بود برای خود حیاتی انگل وار تأمین کند که تا مغز استخوان باعث تضعیف و فرسایش اجتماع می‌شد و تنها انقلاب قادر به حذف آن بود.

با وجود این، سنت‌های این نوع زندگی انگل‌وار کماکان در اروپای شرقی دوام دارند و نجیب‌زادگان این نواحی هنوز هم با همان شدتی طلبکارند که اوباش رومی در دوهزار سال پیش؛ با

این تفاوت که خواسته‌های‌شان به مراتب بیشتر است. آنها به نان خشک قانع نیستند و تفریح‌هایشان به مراتب از آنچه دولت مجبور بود به او باش رومی بپردازد گران‌تر و پرخارج‌ترند. فقط به سبب احساس تفاخر به خصوصی که نسبت به طبقه خود دارند شخصاً گلابیاتورها را تأمین می‌کنند. به علاوه آنها طریق استفاده از کمک‌های دولت را به گروهی دیگر نیز که آماده پذیرش آن بودند یاد دادند. بخشی از خرده‌بورژوازی به این مرام پیوست. البته این موضوع صحت دارد که برخی از خرده‌بورژواها، که پیشاپیش خود را جزء پرولتاریا احساس می‌کردند، لاقلاً به خاطر فرزندان‌شان و برای تأمین شرایطی بهتر برای آنها به گروه مزدبگیران پیوستند، ولی برخی دیگر مناسب‌تر دیدند که خدمات خود را در ازای کمک‌ها و تسهیلات دولت عرضه نمایند. طبقات غالب به این‌گونه عناصر احتیاج دارند. آنها به یک طبقهٔ پرجمعیت مردمی احتیاج دارند تا بتوانند آن را در مقابل صفوف فشردهٔ پرولتاریا قرار دهند و حاضرند تا آن بخش از خرده‌بورژوازی را که در دسترس است خریداری کنند. آنها بهترین عناصر خرده‌بورژوازی نیستند؛ این افراد از یک‌سو به پادشاهان اطمینان می‌دهند که تا مغز استخوان سلطنت‌طلب‌اند ولی از سوی دیگر فریاد می‌زنند که اگر به خرج جامعه برای آنها تسهیلات و اولویت‌هایی قائل نشوند سوسیال-دموکرات خواهند شد.

چنین تهدیدهایی بر روحیه‌ای فلاکت‌بار دلالت دارند، ولی زمانی که انسان به محافظ نیاز دارد نباید زیاد سختگیر باشد. اگر در سال ۱۸۴۸ پرولترهای ولگرد را تحریک کردند تا در مقابل کارگران قرار گیرند، چرا این احتمال وجود نداشته باشد که امروزه نیز بتوان آن بخش از خرده‌بورژوازی را که حاضر به قبول این شغل کثیف است به این کار واداشت؛ و نیز بایستی توجه داشت که طولانی‌کردن زندگی و حیات بهره‌برداری‌های کوچک به هزینهٔ کارگران خواهد بود، نه به خرج صاحبان صنایع بزرگ. این امر از طریق ایجاد تسهیلات برای فروشندگان کوچک به زیان تعاونی‌های مصرف، ایجاد امکانات برای کارخانه‌دارها به زیان صنعتگران و شاگردان این قبیل حرفه‌ها، ایجاد امکانات اعتباری و بیمه و غیره به هزینهٔ افراد مالیات‌دهنده، فراهم می‌شود.

هر قدر مبارزات طبقاتی حادث‌تر شود و دموکراسی سوسیالیستی برای دولت‌ها بیش از پیش چهره‌ای تهدیدکننده به خود بگیرد، این دولت‌ها بیشتر حاضرند تا برای بهره‌برداری‌های کوچک، که از نظر اقتصادی به زاید غیر سودمندی تبدیل شده‌اند، تسهیلاتی به هزینه و زیان جامعه فراهم سازند. از این طریق، نابودی این‌گونه بهره‌برداری‌ها شاید به تأخیر بیفتد. امیدواری‌هایی که بر اثر قول‌ها و اقدامات دولت‌ها برانگیخته می‌شوند باعث می‌گردند که شخص این مبارزهٔ نومیدانه را که مدت‌ها پیش می‌بایست رها می‌کرد باز هم ادامه دهد. ولی هیچ شخص عاقلی در این مطلب دلیلی بر رد «جزم مارکسیستی» به علت عدم انطباق آن با گرایش‌های اقتصادی مشاهده نخواهد کرد.

به برکت «همکاری‌های دولت»، که از سوی طبقات حاکم تضمین می‌گردد، این‌گونه موجودیت‌ها که از نظر اقتصادی محکوم به فنا هستند می‌توانند مدتی به حیات خود ادامه دهند و اضمحلال بهره‌برداری‌های کوچک شکلی پوشیده به خود می‌گیرد. اسراف خود این طبقات نیز همین نتیجه را به بار می‌آورد.

رشد تولید سرمایه‌داری منجر به افزایش حجم ارزش اضافی می‌گردد؛ افزایشی که نه تنها در میزان سرمایه‌های انباشت‌شده، بلکه حتی در درآمدهای سرمایه‌داران نیز به چشم می‌خورد و در عمل به اسراف از سوی این سرمایه‌داران دامن می‌زند. از آن جمله می‌توان از احیای اشکالی فتودالی نام برد که از نظر اقتصادی از مدت‌ها پیش متروک شده بودند. برای مثال، دارندگان سرمایه‌های بزرگ و صاحبان املاک بزرگ کوشیدند شکارگاه‌های وسیع به بزرگی جنگل‌های قرون وسطایی به وجود آورند. از طریق توصیفات کتاب سرمایه مارکس مشخص شده است که در اسکاتلند طبقه‌ای که نه احتیاجی به صرفه‌جویی در پول داشت و نه به رعایت وضع انسان‌ها معتقد بود یا چه خوشنوی کشاورزان را از اراضی وسیعی اخراج کرد و در این زمین‌ها ابتدا گوسفند و سپس گوزن رها نمود. امروزه نمونه‌هایی نظیر این در برخی نقاط فرانسه، آلمان و اتریش مشاهده می‌شوند. در اتریش، طبق داده‌های آندرس<sup>۱</sup> در فرهنگ علوم سیاسی، مناطق جنگلی از اواسط قرن تا امروز حدود ۷۰۰ هزار هکتار، یعنی ۲/۵٪ مساحت کلی، افزایش یافته‌اند. این افزایش به‌خصوص در نواحی آلپ و مناطق ساحلی بوده که حدود ۶۰۰ هزار هکتار تخمین زده شده است. از سال ۱۸۸۱ تا ۱۸۸۵، حدود ۳۶۷۱ هکتار جنگل به منظور کشت شخم زده شد، حال آنکه در همین مدت معادل ۵۹،۰۳۱ هکتار مجدداً درختکاری گردید.

در سال ۱۷۸۱ در فرانسه سطح جنگل‌های خصوصی به ۶ میلیون هکتار می‌رسید. این سطح، که تا سال ۱۸۴۴ به ۴/۷ میلیون هکتار نزول کرده بود، مجدداً افزایش یافت به طوری که امروزه به ۶/۲ میلیون هکتار بالغ شده است؛ و این در حالی است که فرانسه آژاس-لورن<sup>۲</sup> را نیز از دست داده است. متأسفانه در آلمان امکان مقایسه ارقام مربوط به سال‌های ۱۸۸۲ و ۱۸۹۵ وجود ندارد و علت آن این است که در سال ۱۸۸۲ فقط جنگل‌هایی مورد آماربرداری قرار می‌گرفتند که واحدهای کشاورزی محسوب می‌شدند، حال آنکه در سال ۱۸۹۲ کلیه مناطق جنگلی مورد ارزیابی قرار می‌گرفتند.

کتاب تایفن<sup>۳</sup> دربارهٔ بدبختی و تهیدستی اجتماعی و طبقات دارا در اتریش با نمونه‌ها و مثال‌های متعددی نشان می‌دهد که در این کشور نه تنها بیابان‌ها جنگل‌کاری می‌شوند، بلکه مراتع و زمین‌های قابل کشت نیز مشمول این تصمیم شده‌اند. کاهش تعداد دام‌ها به میزان ۱۰/۶٪ بین سال‌های ۱۸۶۹ و ۱۸۸۰ و نیز کاهش دیگری معادل ۴/۱٪ از سال ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰، که عمدتاً به علت افزایش فروش مراتع و چراگاه‌ها به دارندگان شکارگاه‌ها در منطقه سالزبورگ است، واقعیتی پرمعنی است که باید مورد توجه قرار گیرد.<sup>۴</sup>

یکی دیگر از اشکال فتودالی که بر اثر افزایش درآمد سرمایه‌داران احیا شده، استخدام تعداد زیادی خدمه در خدمت افرادی خاص است؛ و تنها، لباس متحدالشکل خدمهٔ مزبور که یادآور قرن

1. Endres

2. Alsace-Lorraine

3. Teifen

۴. دریل، مسئلهٔ ارضی در اتریش.



گذشته است کافی است تا بیگانگی این پدیده را با قرن ۱۹ نشان دهد. برتری کار دستی نسبت به کار ماشین از نظر اینان برای تولید برخی محصولات که به مصرف شخصی می‌رسند نشانگر این قبیل گرایش‌های فئودالی است. تولید ماشینی برای مصرف توده‌ها، که حالتی متحدالشکل و یکسان دارد، با خواسته‌ها و هوس‌های فردی اشرافیت پولدار جور در نمی‌آید و این‌گونه تولید برای این قبیل افراد بیش از حد دموکراتیک محسوب می‌شود. کار دستی، که در مقایسه با کار ماشینی نوعی اتلاف نیروی کار محسوب می‌شود، با وجود هزینه بیشترش با فرهنگ آن دسته از افراد که محصولاتش را با قیمتی بالاتر از عاقله مردم به دست می‌آورند متناسب‌تر به نظر می‌رسد.

بدین ترتیب کار دستی (حرفه) در کنار صنایع خانگی، که جزء فقیرترین و بی‌نواترین انواع تولید محسوب می‌شود، به تولید و ساختن تولیداتی با کیفیتی برتر و عالی‌تر پرداخت. ولی همانند صنایع خانگی این حرفه با کیفیت نیز تسلیم بهره‌برداری سرمایه‌داری می‌گردد؛ لازمه تولید محصولات با کیفیت برتر از قبیل لباس، کفش، کاغذ، مواد نساجی، سبزیجات، میوه و غیره شناخت و اطلاعاتی عالی‌تر، صرف کار به میزان زیاد و استفاده از ابزار کار مخصوص است که همگی هزینه پولی زیادی دربردارند. اگرچه کارگاه‌هایی که چنین محصولات مرغوبی را تولید می‌کنند از نظر آماربرداران ناچیز و کم‌اهمیت‌اند ولی اقتصاددانان آنها را جزء واحدهایی به حساب می‌آورند که سرمایه‌ی زیادی طلب می‌کنند و در آنها خبره‌ترین کارگران توسط سرمایه‌مورد استثمار قرار می‌گیرند. در اکثر مواقع این‌گونه واحدها به جای ایجاد رونق جدیدی در حرفه‌ها به وسیله‌ای برای تنزل هنر به صنعتی سرمایه‌داری تبدیل می‌شوند.

ولی حتی اگر این مورد نیز صحت نداشته باشد باز هم این توقع احمقانه است که از اسراف و حیف‌ومیل سرمایه‌داری، صنایع کوچک رونق دوباره‌ای کسب کنند. آنچه انتظار می‌رود عبارت است از رشد سریع و دائمی صنایع بزرگ و تولید عمده که نتیجه آن نابودی بهره‌برداری‌های کوچک و افزایش دائمی پرولتاریاست. شاید برای برخی مناطق و در مورد بعضی صنایع خاص، اسراف و حیف‌ومیل سرمایه‌داران بتواند باعث رونق بهره‌برداری‌های کوچک گردد ولی در سطح همه کشور و همه ملت چنین نخواهد بود، زیرا خود این نوع اسراف از پرولتاریاسیون فزاینده خود توده ملت و ملت‌های دیگر ناشی می‌شود. عنوان‌کردن این مطلب که حرفه می‌تواند از طریق تولید کیفیت‌های برتر نجات یابد تقریباً همان‌قدر موجه است که بگویم تولید سرمایه‌داری می‌کوشد ملت‌هایی را که این شیوه تولید نزد آنها غالب شده است به وضعیت مردمان شکارچی برگرداند. آمار این موضوع را به‌خوبی نشان می‌دهد.

ولی هیچ‌یک از اینها بیانگر نادرستی «جزم مارکسیستی» نیست، بلکه فقط حاکی از آن است که اضمحلال بهره‌برداری‌های کوچک روند فوق‌العاده پیچیده‌ای را دنبال می‌کند که طی آن گرایش‌هایی کاملاً متفاوت با یکدیگر برخورد می‌کنند و تنها باعث اختلال‌ها و تأخیرهایی در روند مذکور می‌گردند؛ و هرچند در برخی شرایط ممکن است چنین به نظر برسد که روند مزبور تغییر جهت داده و به مخالف خود تبدیل شده است، اما در حقیقت حرکت این روند متوقف نمی‌گردد.



### ج. محدودیت زمین

جریان‌ها و گرایش‌های متفاوتی که پروسه تراکم سرمایه در صنعت را با مانع روبه‌رو می‌کنند در کشاورزی نیز خودشان را نشان می‌دهند، و در این مورد شباهت چنان تکان‌دهنده است که لزومی به یک بررسی طولانی نیست. ولی در کشاورزی گرایش‌های دیگری نیز مشاهده می‌شوند که در صنعت دیده نمی‌شوند و این خود باعث می‌گردد مسئله به صورت پیچیده‌تری درآید. در بخش‌های آینده بیشتر بحث ما درباره این موارد خواهد بود.

تفاوت عمده قبل از هر چیز این است که در صنعت وسایل تولید را می‌توانیم به دلخواه و به هر اندازه که مایل باشیم افزایش دهیم، حال آنکه در کشاورزی عمده‌ترین وسیله تولید یعنی زمین در شرایط معین مساحت معینی دارد که به دلخواه قابل تغییر نیست.

و اما در مورد سرمایه، دو جریان عمده را می‌توان تشخیص داد: انباشت<sup>۱</sup> و تمرکز<sup>۲</sup>. انباشت سرمایه نتیجه ایجاد ارزش اضافی است. سرمایه‌دار تنها بخشی از سودی را که به دست می‌آورد به مصرف می‌رساند و در شرایط عادی قسمتی از این سود را ذخیره می‌کند و برای افزایش سرمایه‌اش به کار می‌گیرد. این حرکت با روند دیگری که عبارت است از تجمع سرمایه‌های کوچک در یک سرمایه بزرگ، یعنی تمرکز سرمایه‌ها، ترکیب می‌شود.

در مورد زمین مسئله کاملاً متفاوت است. در کشورهایی که سابقه‌ای طولانی در کشاورزی دارند کلیه زمین‌هایی که می‌توان به زمین‌های زیر کشت اضافه کرد فقط مساحت کوچکی را تشکیل می‌دهند که حتی قابل مقایسه با مبالغی که طبقه سرمایه‌دار در ظرف یک سال انباشت می‌کند نیست. به طوری که مالک بزرگ فقط از طریق تمرکز و ادغام چندین واحد تولیدی قادر به وسیع‌تر کردن ملک خویش است.

در صنعت، انباشت سرمایه می‌تواند مستقل از تمرکز آن صورت گیرد؛ حتی عموماً مقدم بر آن نیز است. یک سرمایه بزرگ یا یک مؤسسه صنعتی بزرگ ممکن است تشکیل شود بدون اینکه کوچک‌ترین دست‌بردی به سرمایه‌های کوچک زده شود یا استقلال بهره‌برداری‌های کم‌اهمیت‌تر از بین برده شده باشد. چنین حذفی به‌طورکلی باید به صورت نتیجه تشکیل یک بهره‌برداری بزرگ صنعتی در نظر گرفته شود و نه شرط اولیه تشکیل آن. برای تأسیس یک کارخانه کفش‌دوزی در یک محل به سلب مالکیت از کفاشانی که در آن منطقه به کار مشغول‌اند احتیاجی نیست. فقط در شرایطی که کارخانه رونق پیدا می‌کند شرایط نابودی و سلب مالکیت از کفاشان کوچک به نفع کارخانه مزبور فراهم می‌شود. در اینجا انباشت سرمایه یعنی به وجود آمدن یک سرمایه قابل ملاحظه‌تر، از طریق به کار گرفتن منافع‌های مصرف‌نشده، منجر به تشکیل سرمایه لازم برای تأسیس کارخانه کفش‌دوزی مورد نظر خواهد گردید.

برعکس، در نقاطی که تمام زمین موجود به صورت قطعه‌قطعه به مالکیت افراد مختلف درآمده و مالکیت کوچک غالب است ایجاد واحدهای تولیدی بزرگ از طریق به دست آوردن زمین، یعنی مهم‌ترین عامل تولید در کشاورزی، تنها از راه تمرکز چند واحد تولیدی کوچک یا چندین ملک کم‌وسعت امکان‌پذیر است. در نتیجه، از بین رفتن چندین واحد تولیدی کوچک شرط اولیه و لازم تشکیل یک واحد تولیدی بزرگ است. ولی این موضوع کافی نیست و املاکی که از آنها سلب مالکیت می‌شود می‌بایستی مساحت ممتدی را تشکیل دهند به طوری که بتوان از ادغام آنها یک واحد تولیدی بزرگ کشاورزی به وجود آورد. یک بانک رهنی ظرف یک‌سال صدها ملک کوچک دهقانی را به دست می‌آورد که آنها را به حراج می‌گذارد، با وجود این قادر نیست از آنها یک واحد تولیدی بزرگ به وجود آورد زیرا این املاک در مجاورت یکدیگر قرار نداشته و در نقاط مختلف پراکنده‌اند. در چنین شرایطی بانک مجبور است همان‌طور که این املاک را جداگانه به دست آورده، جداگانه نیز به فروش برساند. در این شرایط اگر خریداران املاک کوچک بیشتر باشند حتی مجبور می‌شود املاک مذکور را قبل از فروش تقسیم کند که این خود منجر به ایجاد املاک باز هم کوچک‌تری می‌شود.

تا زمانی که خواست و اراده مالکان تعیین‌کننده بود تصرف زمین به منظور ایجاد واحدهای تولیدی بزرگ‌تر آسان به نظر می‌رسید. آنها با خشونت کم و بیش مخفی کلیه دهقانانی را که اسباب ناراحتی آنها را فراهم می‌آوردند از زمین اخراج می‌کردند.

ولی تولید سرمایه‌داری به امنیت مالکیت احتیاج دارد. زمانی که این شیوه تولید از عصر انقلابی خود خارج شود و به شکل محکمی پایه‌های خود را بنا کند تنها در یک مورد سلب مالکیت برایش مورد قبول است: عدم پرداخت قرض. تا زمانی که دهقان قادر به پرداخت دیون خود به سرمایه‌دار و دولت باشد مالکیت وی فوق‌العاده مقدس است. مالکیت خصوصی بر زمین بسیار محکم است. خواهیم دید که این موضوع برای دهقان تنها نوعی تأمین ناکافی ایجاد می‌نماید ولی به صورت مانی بسیار جدی بر سر راه تشکیل املاک بزرگ ارضی، یعنی شرط اولیه ایجاد واحدهای کشاورزی بزرگ، درمی‌آید.

امروزه در تمام نقاطی که منحصراً مالکیت کوچک غالب است، با وجود برتری واحدهای تولیدی بزرگ و علی‌رغم افول مالکیت‌های کوچک، به وجود آمدن یک ملک بزرگ با مشکلات بسیاری مواجه است.

حتی در مناطقی که مالکیت بزرگ و کوچک در مجاورت یکدیگر قرار دارند ملک بزرگ همیشه به‌سادگی قادر نخواهد بود با استفاده از املاک کوچک شرایط بزرگ‌تر شدن خودش را فراهم سازد، زیرا قطعاتی از املاک کوچک که برای فروش در دسترس‌اند همیشه برای تجمع و توسعه یک ملک مناسب نیستند.

کشاورزی که ملک خود را کوچک تشخیص می‌دهد و برای بزرگ‌تر کردن آن امکاناتی در اختیار دارد به جای اینکه مدت زیادی صبر کند تا شاید به طور تصادفی موفق به خرید زمین‌های مجاور ملک خویش شود، ترجیح می‌دهد ملکش را بفروشد و ملک بزرگ‌تری را خریداری کند. این امر به‌خصوص باعث رشد و توسعه واحدهای تولیدی خاص در کشاورزی می‌گردد و نیز یکی از دلایل

تحرك مالكيت ارضي و وجود معاملات بي شمار بر روي اين املاك در دوران سرمايه‌داري است. اگر كساني كه ماييل به خريد هستند هميشه اشخاصي را براي فروش پيدا مي‌كنند، دليلش را بايد قوانين وراثت و قرض، كه بعداً مورد بررسي قرار مي‌گيرند، دانست.

در اينجا تنها اشاره مي‌كنيم كه اين ويژگي خاص زمين در نظام مالكيت خصوصي در كليۀ كشورهايي كه واحدهاي كشاورزي كوچك وجود دارند به صورت مانعي قوي بر سر راه رشد و توسعه واحدهاي كشاورزي بزرگ درمي‌آيد، هرچند اين‌گونه واحدها بر واحدهاي كوچك برتري داشته باشند. اين مانع در صنعت وجود ندارد.

### د. واحد كشاورزي بزرگ الزاماً بهترين نوع واحد توليدي محسوب نمي‌شود

علاوه بر اينها، تفاوت ديگري نيز ميان صنعت و كشاورزي موجود است. در صنعت واحد توليدي بزرگ در شرايط معمولي هميشه بر واحد توليدي كوچك برتري دارد. به طور طبيعي در صنعت نيز هر واحد توليدي در شرايط معين داراي محدوديت‌هايي است كه نمي‌تواند از آنها پا فراتر نهد، در غير اين صورت بازدهي خود را از دست خواهد داد. اهميت بازار، ميزان سرمايه قابل دسترس، تعداد كارگران در دسترس، حمل و نقل مواد اوليه و پيشرفت موجود در تكنولوژي حدود مرز هر واحد توليدي را مشخص مي‌كنند، ولي در همين محدوده‌ها نيز واحدهاي توليدي بزرگ هميشه بر واحدهاي توليدي كوچك برتري دارند.

در كشاورزي اين موضوع فقط تا حدود معيني صحت دارد. اين اختلاف از آنجا ناشي مي‌شود كه توسعه و گسترش هر واحد صنعتي در عين حال تمرکز فزاينده نبروهای مولد و كليۀ امتيازات مربوط به آن را به دنبال دارد: صرفه‌جويي در زمان و هزينه‌ها، صرفه‌جويي در مواد اوليه، نظارت و مراقبت آسان‌تر و غيره. در كشاورزي برعكس، هرگونه توسعه بهره‌برداري (البته شرايط را ثابت فرض مي‌كنيم، به خصوص روش كشت را) به افزايشي قابل ملاحظه در وسعت زمين كشت شده برمي‌گردد و در نتيجه باعث خسارت بيشتري در مواد، صرف نبروي كار بيشتري و صرف وسيله و زمان بيشتري براي حمل و نقل مواد اوليه و كارگران خواهد گرديد. اين موضوع به خصوص در مورد حمل و نقل محصولات كم ارزش صحت دارد؛ محصولاتى مانند كود، علوفه، كاه و سيب زميني ارزششان نسبت به وزن و حجم آنها اندك است و به‌ويژه روش‌هاي حمل و نقل در كشاورزي در مقايسه با صنعت بسيار ابتدائي هستند. هر قدر سطح واحد توليدي وسيع‌تر باشد به همان ميزان مراقبت و نظارت بر كار كارگران پراكنده و منفرد مشكل‌تر خواهد بود، و به خصوص در شرايطي كه كارگران مزدبگير مورد استفاده قرار مي‌گيرند اين قبيل نظارت‌ها اهميت زيادي دارند. توين به طرز جالبتي نشان داده است كه چگونه با توسعه ملك زيان‌ها نيز افزايش مي‌يابند. در اينجا آمار مزبور را با سيستم متريك و ژند كردن ارقام در جدول صفحه بعد نشان مي‌دهيم. توين نشان داده است كه متناسب با مسافت هر قطعه زمين زير كشت تا مزرعه و بازده مختلف هر کدام از اين قطعه‌ها در مورد محصول چاودار، درآمد هر قطعه زمين چگونه خواهد بود.

فاصله قطعه زمین تا مزرعه (به متر)	بازده: ۲۵ هکتولتر درآمد: به مارک	بازده: ۲۳ هکتولتر درآمد: به مارک	بازده: ۲۰ هکتولتر درآمد: به مارک	بازده: ۱۸ هکتولتر درآمد: به مارک	بازده: ۱۵ هکتولتر درآمد: به مارک
۰	۲۳	۱۹	۱۵	۱۱	۷
۱۰۰۰	۱۷	۱۵	۱۱	۷	۴
۲۰۰۰	۱۴	۱۱	۷	۴	۰
۳۰۰۰	۱۰	۷	۳	۰	
۴۰۰۰	۵	۲	۰		
۴۵۰۰	۰/۵	۰			
۵۰۰۰	۰				

طبق این آمار ممکن است چنین نتیجه گیری شود که هر قدر ملک کوچک تر باشد سود به دست آمده بیشتر خواهد بود. به طور طبیعی این موضوع صحت ندارد. امتیازات واحدهای کشاورزی بزرگ به قدری زیاد است که جبران مشکلات ناشی از مسافت را می نماید، ولی این موضوع تنها در مورد مساحت های مشخصی صحت دارد. خارج از این حدود، امتیازات واحدهای کشاورزی بزرگ در مقایسه با مشکلات ناشی از مسافت از رشد کمتری برخوردار است. به طوری که بعد از این حد هر نوع افزایش در مساحت به کم شدن بازده ملک منجر می گردد.

به طور کلی تعیین دقیق این حدود امکان پذیر نیست. این حدود بسته به جنس خاک و نوع واحد تولیدی تغییر می کنند. برخی پیشرفت ها سعی در عقب راندن این حدود دارند، از جمله می توان استفاده از نیروی بخار و برق به عنوان نیروی مولد و استفاده از خطوط راه آهن روستایی را نام برد. عوامل دیگر، برعکس، حدود مزبور را تنگ تر می گردانند. هر قدر تعداد انسان ها و حیوانات بارکش در یک سطح مفروض بیشتر باشد، احتیاج به حمل و نقل بارهایی چون کود، خرمن، ماشین آلات و ابزار سنگین، افزایش می یابد و مشکلات و اثرات ناشی از مسافت های طولانی بیشتر حس می شود. به طور کلی می توان گفت که حداکثر وسعت یک زمین (به طوری که بالاتر از این حد بازده زمین مذکور کاهش پیدا کند) هر قدر نوع کشت متمرکزتر و میزان سرمایه به کار گرفته شده در واحد سطح بیشتر باشد به همان نسبت کمتر خواهد بود؛ ولی قانون مزبور گاه با رشد و توسعه تکنولوژی نقض می شود. از سوی دیگر، قانون مزبور بیان کننده این مطلب است که یک ملک باید تا حدی کوچک باشد که با یک سرمایه ثابت بتوان به متمرکزترین شکل از آن بهره برداری کرد. ملک کوچکی که به شکل متمرکز کشت می شود (نسبت به ملک بزرگ تری که به طریق غیر متمرکز کشت می شود) بهتر قادر است یک کشاورزی بزرگ را ایجاد کند. آمار مربوط به وسعت یک واحد کشاورزی به هیچ وجه به این سؤال پاسخ نمی دهد که آیا کاهش احتمالی مساحت از یک کاهش حقیقی ناشی می شود یا از یک کشت متمرکزتر به وجود آمده است.

بهره‌برداری از جنگل‌ها و مراتع می‌تواند در مساحت‌های وسیع‌تری صورت گیرد. بهره‌برداری در جنگل احتیاجی به وجود یک مرکز، مانند مزرعه‌ای که بهره‌برداری در اطراف آن متمرکز شود، ندارد. در غیرمتمرکزترین شکل این نوع بهره‌برداری، قطع چوب و حمل و نقل آن تنها فعالیت را تشکیل می‌دهد. چوب در مقابل تأثیرات آب و هوا مقاوم است و احتیاج به انبارکردن ندارد. چوب را در همان محلی که قطع شده است رها و در زمان مساعد آن را به بازار حمل می‌کنند. در رودخانه‌ها چوب به تنهایی منتقل می‌شود.

زمانی که آب و هوا مساعد باشد دام‌ها در مرتع نیز مانند چوب در جنگل نه به حمل و نقل علوفه نیاز دارند و نه به پناهگاه پوشیده؛ در شرایطی که دام‌ها زنده باشند حمل و نقل آنها حتی از چوب نیز ساده‌تر است.

هر جا بازار لازم توسعه پیدا کند در همان‌جا بهره‌برداری از جنگل و مرتع به صورت اولین شکل بهره‌برداری سرمایه‌داری بر روی زمین صورت می‌گیرد. این نوع بهره‌برداری نه به ماشین‌آلات احتیاج دارد و نه به متخصصان یا به یک سرمایه‌کلان؛ فقط کافی است چند مالک آن‌قدر قوی شوند که بتوانند از دهقانان در جنگل و مرتع سلب مالکیت کنند و خودشان به تنهایی کلیه امور را در دست گیرند. در تمام نقاطی که شرایط لازم مهیا شد این تصمیم عملی گردید.

در مستعمرات نیز، که زمین به حد وفور وجود دارد و کارگر کمیاب است، بهره‌برداری از جنگل‌ها و به‌خصوص از مراتع، اولین شکل بهره‌برداری بزرگ کشاورزی محسوب می‌شد؛ بدین‌سان در ایالات متحده، آرژانتین، اروگوئه و استرالیا این وضع به چشم می‌خورد. در آنجا برخی مراتع به اندازه قلمرو آلمان وسعت داشتند. در برخی مراتع استرالیا گاه پشم ۲۰۰ هزار گوسفند در سال چیده می‌شد. بهره‌برداری از زمین‌های زیر کشت در مقیاسی به مراتب محدودتر از بهره‌برداری‌های جنگلی و مراتع صورت می‌گیرد، و در این نقاط نیز وسعت حداکثر و متوسط واحدهای کشاورزی غیرمتمرکز نسبت به واحدهای کشاورزی متمرکز بیشتر است.

مزارع غله آمریکا شمالی در بین سایر واحدهای تولیدی کشاورزی حداکثر سطح را دارند. در این مزارع دو پدیده هم‌زمان دیده می‌شوند: اولاً وسعت قابل ملاحظه واحد بهره‌برداری؛ ثانیاً استفاده از تکنولوژی تکامل یافته.

کشاورزی آمریکا تا امروز نوعی کشاورزی خانه‌به‌دوش بوده است. تا زمانی که زمین بکر در دسترس بود (زمین‌هایی که به هیچ‌کس تعلق نداشتند) کشاورز قادر بود زمین حاصلخیز را انتخاب کند و هر گاه اراده می‌کرد می‌توانست به محل دیگری نقل مکان کند. این نوع کشاورزی خانه‌به‌دوش از ابزار تکامل یافته و ماشین‌آلاتی قابل تحسین سود می‌برد و چون کشاورز احتیاجی به خرید زمین نداشت می‌توانست کلیه سرمایه‌اش را برای خرید این وسایل و ابزار به کار گیرد.

برای این نوع کشاورزی به‌هیچ‌وجه به کود احتیاجی نبود؛ کشاورز مجبور نبود تعداد زیادی دام نگه دارد و در نقاطی که آب و هوا اجازه می‌داد شخص از ساختن اصطبل دائمی معاف بود. در کشت به تناوب نیز احتیاجی نبود. در تمام طول سال یک محصول، که آن هم گندم بود، کشت می‌شد. آنها

«تولیدکنندگان گندم» محسوب می‌شدند. همه ابزار، کلیه ماشین‌آلات و تمامی نیروی کار فقط به تولید این محصول اشتغال داشتند. واحد تولیدی بسیار ساده و بدون زایده بود. در چنین شرایطی برخی املاک توانستند به نحو قابل ملاحظه‌ای رشد کنند. مثلاً می‌توان از مزارع متعلق به آقایان دارلیمپل<sup>۱</sup>، گیلن<sup>۲</sup> و غیره نام برد که مساحتی معادل ۱۰ هزار هکتار به بالا داشتند.

برعکس در انگلستان، که کشت به صورت متمرکز صورت می‌گیرد و نگهداری تعداد زیادی دام، تناوب در کشت و استفاده از مقدار زیادی کود لازم است، مزارع بزرگ‌تر از ۵۰۰ هکتار بسیار نادرند؛ به‌هرحال ۱۰۰۰ هکتار حداکثر ممکن است.

وسعت مزارع بزرگ سرمایه‌داری در امریکا پیش از اروپاست. این موضوع در مورد واحدهای بزرگ دهقانی نیز صدق می‌کند. در آلمان دهقانی که زمین بین ۷۰ تا ۱۰۰ هکتار داشته باشد جزء دهقانان بزرگ محسوب می‌شود. در سال ۱۸۹۵ در امپراتوری آلمان آمار زیر دربارهٔ ۵/۵ میلیون واحد کشاورزی به چشم می‌خورد:

طبقه‌بندی برحسب مساحت واحد کشاورزی	۲ تا ۵ هکتار	۲۰ تا ۲۰۰ هکتار
	۱,۰۱۶,۳۱۸	۲۸۱,۷۶۷

برعکس، در سال ۱۸۹۰ در ایالات متحده آمار زیر دربارهٔ ۴/۵ میلیون واحد کشاورزی وجود دارد:

طبقه‌بندی برحسب مساحت واحد کشاورزی	۲۰ تا ۸۰ هکتار	۲۰ تا ۴۰ هکتار	۲۰۰ تا ۴۰۰ هکتار
	۹۰۲,۷۷۷	۱,۱۲۱,۴۸۵	۲,۰۰۸,۶۹۴

بدین ترتیب تعداد زیادی از املاک دهقانان در ایالات متحده به وسعت زمین‌های اشراف آلمان است. اساس این نوع کشاورزی غیرمتمرکز به محض اینکه همه زمین به صورت ملک خصوصی درآمده و دیگر زمین حاصلخیز بدون صاحبی وجود نداشته باشد از بین می‌رود. به جای انجام دادن تناوب در شخم و آیش، دهقان بایستی در انواع گیاهان تناوب ایجاد کند. به جای انجام دادن «کشت خانه‌به‌دوش»، می‌بایستی زمین را کود بدهد؛ در نتیجه به تعداد زیادی دام و بنابراین به اصطبل احتیاج خواهد داشت. او باید روی همان مساحت زمین کارگر بیشتر و پول بیشتری را به کار گیرد. اگر نتواند به اندازه کافی کارگر و سرمایه تهیه کند مجبور است زمینش را کوچک کند. بنابراین حداکثر وسعت واحدهای کشاورزی بزرگ کاهش پیدا می‌کند؛ مزارع بونانزا<sup>۳</sup> دیگر بازدهی مناسبی نخواهند داشت. این جدولی بود از سیر تکاملی کشاورزی در امریکا. هیچ‌کس انکار نمی‌کند که تکاملی در این جهت وجود دارد هرچند که سرعت آن، برعکس آنچه اغلب گفته می‌شود، در چندسال اخیر زیاد نیست. در امریکا نباید از یک «پایان نزدیک» در مورد واحدهای کشاورزی بزرگ صحبت کرد. ارقام فوق این موضوع را به اندازه کافی نشان می‌دهند.

البته قصد نداریم بگوییم برای کشاورزی امریکا این امکان وجود ندارد که بتواند خود را کاملاً با روش بهره‌برداری کشاورزی اروپا و نیز سطح مورد بهره‌برداری آنها وفق دهد. مزارع بونانزا از بین می‌روند، بزرگ‌ترین واحد کشاورزی از ۱۰۰۰ هکتار تجاوز نمی‌کند و واحدهای کشاورزی دهقانی به متوسط سطح واحدهای کشاورزی آلمان می‌رسند؛ البته اگر رشد تکنولوژی، مثلاً ورود نیروی برق در کشاورزی به ایجاد شرایطی جدید برای وسعت بخشیدن به حدود حداکثر واحد کشاورزی بزرگ، حتی برای کشت متمرکز، منجر نشود. به هر حال، این کاهش مساحت را به هیچ وجه نباید نوعی پیروزی واحدهای کوچک بر واحدهای بزرگ تلقی کرد، بلکه باید آن را فقط تراکم بیشتر واحدهای کشاورزی بر روی یک سطح کوچک‌تر دانست؛ پدیده‌ای که غالباً با افزایش سرمایه به کار گرفته شده در مزرعه، افزایش تعداد کارکنان، و در نتیجه رشد واقعی واحد تولیدی همراه است.

همان‌طور که در گذار از کشاورزی خانه‌به‌دوش به کشاورزی معمولی می‌بایستی حفظ طولانی مدت حاصلخیزی خاک در نظر گرفته شود، جایگزین کردن زراعت به جای مراتع غیرمتمرکز نیز گرایشی در جهت کاهش سطح متوسط املاک به دنبال خواهد داشت؛ در شرایطی که بزرگی بهره‌برداری کشاورزی ثابت مانده و حتی ممکن است افزایش نیز پیدا کند. بر اثر جایگزین کردن دام‌داری متمرکز به جای کشت غلات نتیجه‌ای یکسان به دست می‌آوریم. امروزه دام‌داری متمرکز در مناطقی که سابقه‌ای طولانی در کشت دارند توسعه و رشد زیادی پیدا کرده است.

در انگلستان، متوسط اندازه بهره‌برداری‌های دام در سال ۱۸۸۰ برابر ۵۲/۳ جریب بود، و متوسط وسعت یک واحد کشاورزی تولیدکننده غلات ۷۴/۲ جریب تخمین زده می‌شد. این دو نوع واحد نسبت به بزرگی شان به شرح زیر پراکنده بودند:

#### مساحت نسبی انواع مختلف وسعت واحدهای کشاورزی

مشخصات	تا ۵۰ جریب	۵۰ تا ۱۰۰ جریب	۱۰۰ تا ۳۰۰ جریب	۳۰۰ تا ۵۰۰ جریب	۵۰۰ تا ۱۰۰۰ جریب	بالاتر از ۱۰۰۰ جریب
– دام‌داری	۱۷/۲٪	۱۸/۹٪	۴۳/۷٪	۱۳/۸٪	۷/۲٪	۲/۲٪
– کشت غلات	۹/۹٪	۱۰/۲٪	۳۷/۸٪	۲۱/۴٪	۱۷٪	۳/۷٪

در انگلستان اگر مثل امروز کشت غلات بیش از پیش کمتر شود و جای خود را به دام‌داری متمرکز بسپارد، روشن است که مزارع می‌بایستی در حال کاهش باشند. ولی این نتیجه‌گیری که واحدهای کشاورزی بزرگ در حال عقب رفتن هستند نوعی نتیجه‌گیری سطحی خواهد بود. با وجود این شرایط، در ارقام و آمار جدید نشانه‌ای از کاهش متوسط وسعت مزارع مشاهده نمی‌شود. وسعت متوسط واحدهای کشاورزی بزرگ‌تر از یک جریب (فقط آن دسته از واحدهایی که



در سال ۱۸۹۵ مساحت‌شان اندازه گرفته شد) در سال ۱۸۸۵ در انگلستان ۶۱ جریب و در سال ۱۸۹۵ معادل ۶۲ جریب بود؛ لذا افزایش مختصری نیز داشته است.

در آلمان، در استان‌هایی که در شرق اِلب<sup>۱</sup> قرار گرفته‌اند، گذار به کشتی از نوع متمرکزتر منجر به کاهش وسعت املاک بزرگ گردید.

بنابه گفته سربینگ در کتابش درباره مهاجرنشین داخلی در شرق آلمان، که قبلاً در مورد آن صحبت شد، اغلب املاک بزرگ به حدی وسیع‌اند که امکان کشت متمرکز در تمام سطح آنها وجود ندارد. این املاک در دورانی به وجود آمدند و توسعه یافتند که شرایط عمومی بهره‌برداری خواهان تمرکز فعلی سرمایه و نیروی کار بر روی یک قطعه زمین نبود، اما این عامل امروزه برای بهره‌برداری‌های خصوصی و متمرکز به صورت یک ضرورت درآمده... و بدین ترتیب سبب شده است قطعات کشت نشده، که اغلب  $\frac{1}{2}$  یا  $\frac{1}{4}$  کل مساحت را تشکیل می‌دهند، به شکل غیرمتمرکزی مورد بهره‌برداری قرار گیرند، مثلاً به زیر کشت گیاهانی چون ترمس<sup>۲</sup> یا انواع علوفه‌های دراز عمر درآیند. در «املاک پومرن جدید»، که دارای زمین‌های نامناسب برای کشت‌اند و در آنها کشت به صورت متمرکز انجام می‌گیرد، محاسبه شده است که زمین‌هایی که بیش از دو کیلومتر از مزرعه اصلی فاصله دارند ارزش کاشته شدن ندارند... علت کمبود عمومی سرمایه کافی برای بهره‌برداری، وسعت بیش از اندازه بزرگ املاک است.

«کاهش مساحت املاک از طریق فروش یا اجاره قسمت‌های دورافتاده آنها به دهقانان مهاجر خرده‌پا از دو طریق باعث افزایش تولید زمین گردید. این‌گونه مهاجرنشین‌ها زمین‌های وسیعی را که قبلاً به علت موقعیت غیرمساعدشان نسبت به مزرعه اصلی به شکلی ناکافی کشت می‌شدند به زیر کشت کامل درآوردند. در مورد املاک دورافتاده اکنون سرمایه بیشتر و نیز کارگرانی پرشمارتر در اختیار بود و مالکان این زمین‌ها که بهره‌هایی اندک می‌پرداختند به زودی موفق شدند سود خالصی مساوی و شاید بالاتر از سود حاصل شده قبل از تقسیم کسب کنند» (صص ۹۲ و ۹۳).

بدین ترتیب املاک بزرگ استان‌های شرق اِلب رو به کاهش نهادند و مالکیت‌های کوچک دهقانی در کنار این املاک ایجاد گردیدند. دلیل به وجود آمدن این‌گونه مالکیت‌های کوچک به هیچ وجه برتری آنها بر واحدهای بزرگ نبود، بلکه علت آن این است که مساحت این‌گونه املاک تا امروز با احتیاجات کشت غیرمتمرکز سازگار شده است.

## ۵. لاتیفوندیوم<sup>۳</sup>

از آنچه تاکنون گفته شد دو نتیجه حاصل می‌شود: اول اینکه ارقام و آمار مربوط به مساحت

1. Elbe

2. lupin

۳. Latifundium، ملک بزرگی که توسط عده‌ای کارگر کشاورزی برای صاحب آن کشت می‌شود. صاحب ملک معمولاً در محل ملک اقامت ندارد.م.

واحدهای کشاورزی مطلب مهمی را بیان نمی‌کنند؛ دوم اینکه روند تمرکز زمین به منظور بزرگ کردن یک ملک ارضی علاوه بر اینکه به خودی خود از روند انباشت و تمرکز سرمایه مشکل‌تر است، در شرایط معین برای هر واحد کشاورزی نیز محدودیت‌هایی در بر دارد.

فقط در مناطقی که اجاره‌دهی غالب است مالکان بزرگ ارضی میل خود را به توسعه نامحدود این املاک نشان می‌دهند. در اینجا بهره‌برداری و مالکیت با هم جمع نمی‌شوند و مالک بزرگ ملکش را وقتی بسیار بزرگ باشد به یک نفر اجاره نمی‌دهد، بلکه آن را به چند قسمت تقسیم می‌کند به طریقی که حداکثر سود را ایجاد کند. نگرانی مالک در مورد منطقی‌ترین شکل بهره‌برداری از ملک تنها عامل تعیین‌کننده در این تقسیمات نیست، بلکه منابع مالی و امکانات اجاره‌گیرنده نیز در این مورد نقش مهمی را ایفا می‌کنند.

در مناطقی که بهره‌برداری از زمین توسط خود مالک یا کارکنانش صورت می‌گیرد، یعنی بهره‌برداری و مالکیت با هم جمع می‌شوند، به محض اینکه یک واحد کشاورزی بزرگ که به اندازه کافی دارای زمین باشد شکل می‌گیرد گرایش به تمرکز، نه از طریق میل به توسعه بیشتر واحد مذکور بلکه به صورت کوشش در به دست آوردن یک ملک دیگر، ظاهر می‌شود.

گرایش مزبور در برخی شرایط بسیار شدید است. دکتر رودلف میر در کتابش شواهدی تکان‌دهنده و جالب در مورد کاهش بهره مالکانه عنوان می‌کند. او از نزدیک شاهد رشد و توسعه مالکیت‌های بزرگ ارضی در منطقه پومرن بوده است. وی مشاهده می‌کند که در سال ۱۸۵۵، تعداد ۶۲ مالک بسیار ثروتمند صاحب ۲۲۹ ملک اشرافی بودند، حال آنکه در سال ۱۸۹۱ همین افراد تعداد ۴۸۵ ملک را به مساحت ۲۶۱،۷۹۵ هکتار در اختیار داشتند. خانواده‌های این ۶۲ مالک، که در سال ۱۸۹۱ شامل ۱۲۵ عضو بودند، در سال ۱۸۵۵ صاحب ۳۳۹ ملک بودند و در سال ۱۸۹۱ تعداد ۶۰۹ ملک را به مساحت ۳۳۴،۷۷۱ هکتار کنترل خود داشتند. علاوه بر این، ۶۲ مالک ارضی نسبتاً ثروتمند که در سال ۱۸۵۵ صاحب ۱۱۸ ملک بودند، در سال ۱۸۹۱ تعداد ۲۰۳ ملک را به وسعت ۱۴۷،۱۳۹ هکتار در اختیار داشتند؛ و تعداد ۳۵ مالک ثروتمند بورژوا در سال ۱۸۹۱ صاحب ۹۴ ملک به وسعت ۵۴،۰۰۰ هکتار بودند. در سال ۱۸۵۵، ۱۳ تن از این مالکان ثروتمند بورژوا ۲۵ ملک را دارا بودند که در سال ۱۸۹۱ این تعداد به ۴۱ ملک افزایش یافت. ۲۲ مالک بورژوا دیگر که در سال ۱۸۸۵ ملکی در اختیار نداشتند، در سال ۱۸۹۱ صاحب ۵۳ ملک بودند. علاوه بر اینها، دکتر رودلف میر از ۷۶ مالک اشرافی دیگر نیز نام می‌برد که ۱۸۲ ملک را به مساحت ۱۰۹،۹۵۰ هکتار دارا بودند؛ و نیز در جایی دیگر به ۱۱۹ مالک بورژوا، که صاحب ۷۹۵ ملک به وسعت ۱۳۱،۱۹۸ هکتار بودند، اشاره می‌کند که وضعیت قبلی آنها شناخته شده نیست.

این ارقام از نوعی گرایش متمرکزکننده شدید حکایت می‌کنند؛ گرایشی که در نزد برخی مالکان خصوصی شدت بیشتری دارد.

آماری که در جدول صفحه بعد آمده است بیان‌کننده این وضعیت است:

۱۸۹۱		تعداد املاک		نام مالکان
تولید خالص مالیات ارضی به مارک	هکتار	۱۸۹۱	۱۸۵۵	
۳۸,۰۴۶	۴,۰۴۷	۵	۱	Below Saleske -
۲۲,۸۱۵	۱۵۹۲	۶	-	Comte Douglas -
۲۴,۳۵۶	۵۶۲۹	۸	۳	Knebel-Döberitz-Dietersdorf -
۲۵,۱۰۱	۳۶۹۲	۸	-	Comte Armin Schlagenth -
۳۱,۶۵۸	۹,۰۴۷	۹	۱	Prince de Bismarck -
۵۱,۹۳۷	۶۲۱۴	۱۰	۴	Plötz-Stuchow -
۱۰۸,۹۶۹	۴۶۳۵	۱۱	۶	Heyden Jürgen Cartlow -
۴۴,۳۵۰	۱۰,۹۹۸	۱۱	-	Pr. d'Hohenzollern Sigmaringen -
۱۲۸,۳۹۹	۲۴,۵۱۳	۱۲	۱	Famille Royale -
۱۰۴,۳۱۸	۵۶۹۶	۱۲	۶	Comte Behr-Negendank -
۹۵,۳۸۲	۴۱۸۳	۱۳	۳	Lanken-Boldewitz -
۱۳۱,۲۰۵	۶۵۷۶	۱۳	۳	Comte Behr Bandelin -
۱۱۲,۶۵۲	۴۶۱۳	۱۵	۵	Comte Krassow Divis -
۶۸,۳۵۵	۲۶۴۸	۱۶	۶	Lanken Pluggentin -
۷۹,۸۴۵	۱۰,۵۲۰	۱۶	۸	Comte Platen-Osten -
۱۰۷,۷۹۴	۱۴,۲۵۸	۲۴	۱۳	Comte Flemming Benz -
۳۰۲,۸۹۲	۱۷,۱۱۳	۸۵	۵۳	Prince Putbus -

پروفسور ج. کونراد<sup>۱</sup> در سالنامه‌های اقتصاد سیاسی و آماری<sup>۲</sup> یک سلسله تحقیقات جالب توجه تحت عنوان «تحقیقات آمار کشاورزی» انجام داده که به‌ویژه روشنگر رشد اخیر لاتیفون‌دیا در پروس است. وی تعداد مالکانی را که ملک‌شان از ۵۰۰۰ هکتار بیشتر وسعت دارد چنین نشان می‌دهد:

زمین‌های زیر شخم و مراتع (هکتار)	مساحت کلی املاک (هکتار)	تعداد املاک	استان‌ها
۳۴,۰۰۰	۶۷,۶۱۹	۱۱	- پروس شرقی
۴۸,۰۰۰	۱۰۵,۹۹۶	۱۳	- پروس غربی
۱۴۷,۳۱۰	۳۰۰,۷۱۶	۳۳	- پوزن
۱۰۲,۷۲۴	۱۸۲,۷۵۳	۲۴	- بومیرن
۱۹۲,۴۴۳	۶۷۱,۶۴۹	۴۶	- سیلزی

۴۶ مالک بزرگ سیلزی، که در لیست وجود دارند، در سال ۱۸۸۷ صاحب ۸۴۳ ملک بودند. از

جمله:

نام مالکان	تعداد ملک	مساحت (هکتار)	ماليات ارضی (مارک)
Le prince royal Frédéric Guillaume, – plus tard empereur Frédéric III	۱۹	۸۸۷۹	۱۱۸,۹۵۹
R. Friedenthal, cidevant ministre – d'Etat	۲۴	۹۰۹۰	۱۰۶,۷۴۰
Albert, roi de Saxe –	۵۰	۳۱,۰۷۲	۳۷۱,۷۳۲
Duc de Ujest –	۵۲	۳۹,۷۴۲	۲۳۳,۷۰۱
Prince Pless –	۷۵	۵۱,۱۱۲	۳۲۴,۰۴۲

این ارقام به هیچ وجه بیانگر پایان نزدیک مالکیت‌های بزرگ ارضی نیستند. در مورد ملک‌های بزرگ اتریش، که هر یک از چندین ملک تشکیل شده‌اند، گ. کرافت در دستورالعمل بهره‌برداری خود، آمار زیر را ارائه می‌دهد:

نام مالکان	مساحت (هکتار)	مشخصات
– املاک واقع در Moravie, متعلق به اسقف اعظم Olmutz	۵۴,۵۰۰	؟
– املاک واقع در بوهم, Moravie و در Basse, متعلق به امپراتور François Joseph	۷۹,۳۰۰	؟
– املاک واقع در Hongrie, متعلق به کنت Schönborn-Buchheim	۱۳۴,۰۱۳	۲ ملک با ۱۴۴ اجاره‌نشین، ۱۰ بخش جنگلی
– املاک واقع در بوهم, متعلق به پرنس Schwarzenberg	۱۷۷,۹۳۰	۲۰ ملک
– املاک واقع در بوهم, Moravie, و در سیلزی, متعلق به پرنس Lichtenstein	۱۸۰,۹۰۰	؟
– املاک واقع در Hongrie در سیلزی, متعلق به کنت بزرگ Albrecht	۱۹۲,۱۸۱	۷۲ بخش اقتصادی، ۷۸۰ اجاره‌نشین و ۵۸ بخش جنگلی
– املاک واقع در Hongrie, متعلق به پرنس Esterhazy	۴۳۱,۷۰۰	۳۵ ملک

این شکل تمرکز زمین، یعنی قرار گرفتن املاک مختلف در دست یک فرد، بیش از تمرکز توسط بانک‌های رهنی وسعت بهره‌برداری‌های خصوصی را تغییر نمی‌دهد. ولی تفاوت آن با سیستم بانکی این است که تمرکز املاک به همراه خود تمرکز مدیریت را نیز باعث می‌شود و بدین ترتیب یک شکل جدید بهره‌برداری به نام لاتیفوندیوم به وجود می‌آید. بر اساس این شکل جدید، و نه از طریق گسترش بیش از حد واحدهای تولیدی خصوصی، بهره‌برداری‌های مدرن غول‌آسا در کشاورزی رشد و توسعه پیدا می‌کنند؛ و محدودیت‌های این شیوه بیشتر از محدودیت‌های مربوط به تمرکز سرمایه نیستند.

بدین ترتیب راه برای کامل‌ترین نوع تولیدی که کشاورزی مدرن قادر به انجام دادن آن است باز می‌شود. تجمع چندین واحد کشاورزی در دست یک فرد، دیر یا زود، به ادغام این واحدها به شکل یک ارگانسیم واحد و نوعی تقسیم کار منظم و همکاری میان واحدهای مختلف کشاورزی منجر می‌گردد. قسمت‌هایی از دستورالعمل گ. کرافت (ص ۱۳۴ به بعد) به مطالعه و بررسی لاتیفوندیوم اتریش اختصاص یافته‌اند:

«یک ملک بزرگ ارضی (این نامی است که کرافت در مورد لاتیفوندیوم به کار می‌برد) از تجمع تعدادی ملک وسیع یا املاکی که به غلط Herrschaften (اربابی) نامیده می‌شوند، تشکیل می‌شود. زمانی که ملک‌ها بیش از اندازه وسیع باشند، به صورت گروه درهم ادغام می‌شوند و تشکیل واحدهایی را به نام "بخش‌های حوزه‌ای" می‌دهند.»

مدیریت لاتیفوندیوم تقریباً به شکل زیر است: در رأس آن مالک قرار دارد که شخصاً مجتمع را اداره می‌کند یا آن را به یک دفتر مرکزی واگذار می‌نماید (حالت دوم بیشتر اتفاق می‌افتد). «مراقبت از یک گروه ملک یا یک بخش به یک شورای بهره‌برداری (یا یک بازرس اقتصادی) محول شده است.» به علت رشد فوق‌العاده لاتیفوندیوم‌ها در اتریش، کرافت از اصطلاحات متداول در این کشور استفاده می‌کند. «شورای بهره‌برداری موظف است که بر عملی شدن طرح‌های اداره هر ملک، که اداره مرکزی آنها را تصویب کرده است، نظارت کند ... این شورا کنفرانس‌های سالانه مربوط به کلیه کمیته‌های اداره‌کننده املاک مختلف را برگزار می‌کند؛ در این کنفرانس‌ها روابطی که باید میان املاک مختلف موجود باشد مشخص می‌گردد. این شورا در مورد صورت حساب‌های کمیته‌های مختلف و نتایج حاصل شده در سال قبل، و نیز در مورد پیشنهادها به کمیته‌ها درباره بهبود کار یا تغییرات در سال آینده اظهارنظر می‌کند. مجموع این پیشنهادها به دفتر مرکزی فرستاده می‌شوند تا در آنجا مالک آنها را تصویب کند.

«در مورد گروهی از املاک اغلب به صرفه‌تر است که برخی خدمات مدیریت تنها در دست یک نفر متمرکز شود. اغلب نیز اتفاق می‌افتد که تعیین اصول پرورش دام و سرپرستی مجموعه واحد، که بر اساس انواع مختلف دام تقسیم‌بندی شده است، به متخصصان (بازرس دام‌داری و غیره) واگذار شود. با این نوع تشکیلات بدون شک نتیجه‌ای به مراتب بهتر از زمانی که سرپرستی خدمات میان افراد مختلف تقسیم شده باشد به دست می‌آید.

«از سوی دیگر، در بخش‌هایی از واحد کشاورزی که از اهمیت بیشتری برخوردارند برای هر گروه